

فلسفه امامت و جایگاه آن در اندیشه ملاصدرا

با تأکید بر شرح اصول کافی

عبدالله میراحمدی^(۱)

مونا امانی پور^(۲)

چکیده

تأمل در مباحث کتاب شرح الأصول کافی نشان میدهد که صدر المتألهین در این اثر سعی نموده امامت و ماهیت آن را - بعنوان مقامی انتصابی از جانب خداوند - با حقیقتهای بیان شده در سخنان ائمه معصومین (ع) تفسیر و تطبیق نماید. ملاصدرا با وجود صبغه عقلی و شرعی مفهوم امامت و رهیافتهای گوناگون در این زمینه، هرگز به قرائت بشری و غیرالهی از این منصب نپرداخته، بلکه با اصالت بخشی و توجه به آموزه‌های روایی و باورهای کلامی شیعه، در تبیین روایات «کتاب الحجة» بعنوان بخشی از کتاب کافی، بر فرابشری و الهی بودن این مقام پافشاری میکند. او هنگام بحث از مفهوم امامت، ضمن طرح و نقد دیدگاه فرقه‌های مختلف اسلامی در موضوع نصب، وجود امام (ع) را بر اساس قاعده امکان اشرف ضروری میدانند و ویژگیها و امتیازهایی را برای اثبات حجت بودن امام (ع) برمی‌شمارد.

کلیدواژگان: فلسفه امامت، اثبات وجود امام، قاعده

امکان اشرف، خصائص امام، شرح الأصول کافی، ملاصدرا.

مقدمه

مسئله ولایت و امامت بمعنای جانشینی پیامبر اکرم (ص)، از مهمترین مباحث عقیدتی در اسلام و بویژه حکمت امامیه است. در طول تاریخ اسلام درباره هیچ مسئله‌یی بمیزان این مسئله سخن گفته نشده است. متأسفانه گاه این مسئله از محدوده سخن و بحث و استدلال فراتر رفته و به میدانهای نبرد و جنگهای خونین کشیده شده است؛ چنانکه شهرستانی میگوید: «در اسلام، درباره هیچ مسئله‌یی به اندازه مسئله امامت، شمشیر کشیده نشده است» (شهرستانی، ۱۴۱۰: ۲۴/۱)

اعتقاد به امامت دارای ویژگی و جایگاه خاصی میان شیعیان است و بنوعی سبب تمایز مذهب تشیع از دیگر فرق اسلامی شده، زیرا بر اساس آن، امامت و ولایت، مقامی الهی است که از جانب خداوند و بواسطه پیامبر اکرم (ص)، برای امت پس از او تعیین

(۱). استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ mirahmadi_a@khu.ac.ir

(۲). استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران؛ mana_996@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۱۱ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۶/۲۲ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1400.27.2.5.3

شده است؛ امام کسی است که سرنوشت امور دینی و دنیایی مردم در دست اوست.

در طول تاریخ اندیشه اسلامی، علمای کلام، حکمت و عرفان سعی نموده‌اند با دلیلهای عقلی، فلسفی و عرفانی، وابستگی سایر ممکنات به وجود امام، چگونگی این وابستگی و مسائل مشابه آن را اثبات نمایند. در این میان از نقش تأثیرگذار ملاصدرا نمیتوان غافل شد. او بعنوان مؤسس حکمت متعالیه، همواره ایمانی راسخ به اصول و مبانی اعتقادی شیعه اثناعشری داشته و در دفاع از آموزه‌ها و عقاید تشیع و اثبات عقلانی آنها، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است. صدرالمتهین، زیربنای نظام حکمی خویش را قرآن کریم، احادیث اهل بیت عصمت (ع) و فطرت بشری قرار داده است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۳۴۲). اصالت و حجیت دادن به آموزه‌های نقلی و وحیانی در باور وی تا بدانجاست که حکمت راستین و فلسفه واقعی را فلسفه‌یی میدانده که در خدمت وحی باشد و عقل بدون اتکا بعصای نقل را گمراه می‌شمارد (همو، ۱۳۸۳: ۳۰۳). او در آثار خود، جایگاههای مختلف اصول باورهای شیعه را تبیین کرده و به توجیه حکمی و عرفانی اصول یاد شده، پرداخته است.

مهمترین اثر ملاصدرا در این رابطه، شرح الأصول الکافی، بویژه بخش توضیحات او درباره احادیث «کتاب الحجّة» است. وی در این اثر با رویکردی متألّهانه به شرح احادیث پرداخته و نتایج حاصل از مبانی و مقدمات حکمت، و معارف ناشی از کشف و شهود را بنوعی به تأیید روایات رسانده است. بررسی شرح ملاصدرا بر «کتاب الحجّة» نشان می‌دهد که وی در مقام یک فیلسوف مسلمان

و معتقد به مبانی شیعه و در سایه حکمت متعالیه، مباحث امام‌شناسی را در چهار محور اصلی و خوب امامت، اثبات وجود امام، ویژگیهای امام و اثبات امامت حضرت علی (ع) گنجانده است. با توجه به هدف پژوهش حاضر، ما به طرح سه محور نخست خواهیم پرداخت.

۱. تعریف «امام»

واژه «امام» از ریشه «امم» است و لغت‌شناسان برای آن معانی متعددی ذکر کرده‌اند؛ از قبیل: «آنچه مورد اقتدا و تبعیت قرار گیرد»، «مقدم»، «قیم و سرپرست» و «طریق و راه» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸/۴۲۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱/۲۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/۲۵-۲۴؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۱۰/۶).

با ملاحظه و دقت در سیر دیدگاه اندیشمندان، بویژه متکلمان شیعه و اهل سنت، در تعریف امام و امامت، این نتیجه حاصل میشود که در ظاهر اختلاف جدی میان آنها وجود ندارد. چپستی و حقیقت امامت و مؤلفه‌های آن و تمایز امامت از دیگر منصبهای دینی، در این تعریفها مورد توجه قرار گرفته است؛ همچنانکه بیشتر متکلمان، ریاست عامه و ولایت بر همه مکلفان را در تعریف امامت ذکر کرده‌اند. توضیح اینکه: برخی ولایت بر امت را در امور دینی و دنیوی تقیید میکنند (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵/۲۳۲؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۸۳؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷۴؛ لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۶۲-۴۶۱) و برخی نیز به ولایت و تصرف مطلق امام در امور امت باور دارند (سبحانی، ۱۳۸۵: ۷۶-۵۱).

گروه دوم از متکلمان، امام را بعنوان جانشین

پیامبر اکرم (ص) معرفی کرده اند که پس از رحلت پیامبر (ص) بر مسند او مینشینند (مفید، ۱۴۱۴: ۷۳؛ لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۶۲؛ جرجانی، ۱۳۲۵: ۸/ ۳۴۵؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵/ ۲۳۲). گروه سوم از متکلمان نیز قید «واجب الاطاعه» را در تعریف امام ذکر کرده اند (آمدی، ۱۴۲۳: ۵/ ۱۲۱؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۸۳؛ جرجانی، ۱۳۲۵: ۸/ ۳۴۵). بر اساس این تعریف، امام تنها بعنوان راهنما تلقی نمیشود که امت در قبال او وظیفه‌یی نداشته باشند، بلکه اطاعت امت از امام در امور دینی و دنیوی واجب است. افزون بر موارد فوق، برخی متکلمان با آوردن قیدهایی مانند نیابت امام از پیامبر اکرم (ص)، ریاست عامه (مانکدیم، ۱۴۲۲: ۵۱۱-۵۰۹) و ریاست الهی یا دینی وی، به جداسازی منصب امامت از دیگر منصبهای دینی توجه کرده اند (طوسی، ۱۴۱۳: ۸۳). با وجود شباهت ظاهری تعریفهای اندیشمندان فریقین، میان دیدگاه و عمل اهل سنت تناقض وجود دارد، زیرا آنها از یکسو امام را اسلام شناس عادل و مجاز از جانب پیامبر (ص) میدانند و از سوی دیگر، در تعیین مصداق امام به چنین شروطی قائل نیستند و از همه مهمتر این شروط در امامان آنها نیز وجود ندارد (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۶۲-۴۶۳). از نظر برخی اندیشمندان، ریشه چنین اختلافی به تباین تصویر شیعه و اهل سنت از حقیقت امامت بازمیگردد، نه صرف اختلاف آنها در مصداق امامت.

بطور کلی دو دلیل بنیادین بعنوان اختلاف متکلمان فریقین در حقیقت و تعریف امامت وجود دارد: (۱) رویکرد کلامی و اعتقادی شیعه به مسئله امامت در مقابل رویکرد فقهی و فرعی آن نزد اهل سنت. (۲) باور شیعه به وجوب نصب امام از

جانب خدا، بدلیل لطف بودن جود امام. حال آنکه اهل سنت نصب امام را بر عهده امت و مکلفان میدانند. بر این اساس، امامت در باور شیعه تداوم نبوت و دارای ماهیتی الهی و آسمانی در هدایت و مدیریت جامعه دینی است.

با آنکه ملاصدرا به تعریف امام نپرداخته، اما تعبیر او در تبیین مؤلفه‌های امامت و تمایز آن با سایر منصبهای دینی گویای آنست که وی امامت را تداوم نبوت میدانند و به ولایت و تصرف مطلق امام در امور امت معتقد است. ملاصدرا همچنین امامت را منصبی الهی و فراتر از گزینش، و بمنزله یکی از اصول دین تلقی میکند.

۲. وجوب نصب امام

مهمترین مسئله درباره وجوب امامت که سبب تمایز فرقه‌های اسلامی از یکدیگر شده، اختلاف بر سر وجوب «عقلی» یا «شرعی» نصب امام است. در صدر اسلام، در مورد اینکه منصب امامت، برای حراست از دین و تمشیت امور دنیوی، باید استوار بماند، اتفاق نظر وجود داشت. اما بتدریج با شکلگیری فرقه‌ها و مذاهب و رونق گرفتن اندیشه‌های کلامی، بر سر وجوب عقلی یا شرعی نصب امام اختلاف بوجود آمد. عقلگرایان به وجوب عقلی آن حکم کردند. اینان بر این باور بودند که در نهاد عقلا، تسلیم در برابر زمامداران به ودیعت گذارده شده، زیرا هرج و مرج را همگان محکوم میدانند.

در مقابل، گروهی به وجوب شرعی آن حکم دادند و تسلیم در برابر حاکم را برخاسته از حکم شرع دانستند. این گروه معتقد بودند هر چند عقل به لزوم روابط عادلانه حکم میکند، اما به لزوم

اطاعت از زمامدار حکم نمیکنند، زیرا ممکن است مردم بخودی خود بتوانند روابط عادلانه داشته باشند و قدرت بالادستی آنها را به داشتن روابط عادلانه وادار نکند. برخی از پیروان این دیدگاه بر این باور بودند که عقل نمیتواند دربارهٔ وجوب و حرمت و اباحه، حکمی صادر کند. اینان به آیهٔ شریفهٔ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹) و همچنین به حدیثی از پیامبر اکرم (ص) - که اطاعت از زمامداران را واجب شمرده - استناد نموده‌اند (ماوردی، بی تا: ۱ / ۵).

از میان فرقه‌های اسلامی، امامیه و برخی معتزله همچون بغدادیها، به وجوب عقلی، و اشاعره و بیشتر معتزله به وجوب شرعی و نقلی نصب امام معتقدند (حلی: ۱۳۷۵: ۱۸۱؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۱۱۰). این اختلاف ریشه در اعتقاد یا عدم اعتقاد به حُسن و قبح عقلی دارد (طوسی، ۱۴۱۳: ۵۹ - ۵۶). همچنین در میان معتقدان به وجوب عقلی نصب امام، اختلاف دیگری نیز بروز کرده است؛ اینکه آیا نصب امام، بر خدا واجب است یا بر عاقلان؟ پاسخ به چنین مسئله‌یی را باید در بیان «جایگاه بحث امامت» جستجو کرد؛ به این معنا که آیا بحث امامت یک بحث فرعی و فقهی است، یا یک بحث اصلی و کلامی؟

امامیه معتقدند امامت مسئله‌یی کلامی و اعتقادی است، چون تعیین امام بر اساس آیهٔ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره / ۱۲۴) فعل خداوند است. استاد جوادی آملی در اینباره مینویسد:

امامت، خواه بصورت بحث کلامی مطرح گردد، خواه به سیرت مسئلهٔ فلسفی ارزیابی شود و خواه در کسوت عرفان نظری مشاهده گردد، از مسائل اعتقادی بشمار آمده و در

ردیف اوصاف و افعال خداوند است (جوادی آملی، ۲۲: ۱۳۶۸).

در مقابل، از نظر اهل سنت امامت از فروع دین بشمار آمده و جزو اصول دین نیست. بعبارت دیگر، از جمله تکالیف مسلمانان بعد از پیامبر (ص) اینست که برای خود، امام تعیین کنند؛ چنانکه از غزالی اینگونه نقل شده است: «بررسی مسئلهٔ امامت چندان مهم نیست بلکه یک مسئلهٔ فقهی است که تعصبهایی را برانگیخته و اگر کسی از بررسی آن اعراض کند، سالمتر از کسی است که در آن فرورود؛ هر چند به حقیقت برسد، چه رسد به اینکه خطا کند» (طوسی، ۱۴۰۶: ۲۳۴). جرجانی نیز در شرح مواقف نوشته است: «مباحث امامت از اصول دین و عقاید نیست بلکه از فروع دین بوده که مربوط به افعال مکلفین میباشد و محور سخن در آن اینست که آیا نصب امام عقلاً و شرعاً واجب است؟ یا تنها شرعاً واجب است؟» (جرجانی، ۱۳۲۵: ۸ / ۳۴۴).

در باب تفاوت امر کلامی و فقهی میتوان گفت: هر امری که به ذات یا صفات یا افعال الهی ارتباط پیدا کند، کلامی و عقیدتی است و وظیفهٔ مردم صرفاً شناخت و اعتقاد به آن است و کاری که بعهدهٔ مردم باشد (در قالب هر یک از احکام خمس)، حکم فقهی و فرعی خواهد بود. بنابراین طبق مبنای شیعه که تعیین و نصب امام از جانب پروردگار است، امامت بعنوان امری الاهی، از اصول عقاید بوده و جایگاه آن در علم کلام است. اما طبق مبنای اهل سنت که تعیین و نصب امام برعهدهٔ مردم است، امامت امری فرعی و فقهی است که فقط در مرحلهٔ التزام قلبی و امتثال عملی خلاصه میشود و جایگاه آن در علم فقه است.

البته امامیه نصب امام را به این دلیل بر خدا واجب میدانند که عظمت و اهمیت منصب امامت و ویژگیها و شرایطی که امام باید دارا باشد، بگونه‌یی است که از لحاظ عقلی دشوار بلکه محال است که مردم بتوانند خودشان چنان شخصیتی را شناسایی کنند و امامت او را اعلام دارند. از اینرو شیعه معتقد است نصب امام یکی از مصادیق لطف الهی نسبت به بندگان است. از آنجا که لطف نسبت به بندگان بر خدا واجب است، پس نتیجه میگیریم که از نظر عقل، نصب امام بر خدا واجب است. این نیز ریشه در اعتقاد به حُسن و قبح عقلی دارد و اگر کسی نصب امام را بر خدا واجب نداند، لطف بیکران حق را بکلی از مردم دریغ داشته است (حلی، ۱۳۷۵: ۱۸۱).

در باب چگونگی ارتباط قاعده لطف و وجوب امامت، پس از مراجعه به آثار متکلمان، درمی‌یابیم که مهمترین دلیل عقلی آنها بر وجوب امامت، مبتنی بر قاعده لطف است. آنها بر این عقیده اجماع دارند که امامت از مصادیق لطف خداوند است و چون لطف، بمقتضای حکمت الهی واجب است، امامت نیز واجب است. از طرفی، لطف خدا در مورد امامت از آنگونه الطافی است که فعل مباشر و بیواسطه اوست (سیوری حلی، ۱۴۰۵: ۱۷۸). از این نظر، وجوب امامت همچون وجوب نبوت است.

در نظام حکمت متعالیه و به اعتقاد صدرالمتألهین، امامت که از جهت تبیین شریعت و پاسداری از آن، ادامه‌دهنده مسیر نبوت است، منصبی الهی است. وی معتقد است نبوت و رسالت، از جهتی منقطع و از جهتی غیرمنقطع است؛ نبوت از این جهت منقطع است که فرشته

حامل وحی نازل نمیشود و بر اساس اعلام پیامبر اکرم (ص) پس از او پیامبری نخواهد آمد. همچنین پس از ایشان رهبری به امامان معصوم (ع) و در دوران غیبت کبری به مجتهدان جامع‌الشرایط میرسد و غیرعالم موظف میشود - بحکم آیه «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ» (نحل/ ۴۳) - از آنان تقلید کند. ولی نبوت از آن جهت غیرمنقطع است که شریعت استمرار دارد و نظام امامت به مباشرت یا بدون مباشرت، مبین و مجری و نگهبان و پاسدار آن است.

خداوند بر اساس آیات مبارکه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره/ ۲۸۷) و «رَبِّ لَأَ تَذَرُنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (انبیاء/ ۸۹)، هم ولی و هم وارث است. خداوند متعال، خود وارث نبوت و ولایت اولیا و انبیاست که پس از نبی، ولایت را به ولی و پس از ولی به ولی دیگر میسپارد. همه اولیا باید تابع پیامبر باشند؛ چه دارای مقام و منصب امامت باشند، چه نباشند. همچنین چون ولایت امام بگونه‌یی است که هم در امور ظاهری و هم در امور باطنی متصرف است، اولیای دیگر که تنها در امور باطنی متصرفند، باید تابع امام باشند (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۴۱۶ - ۴۱۴).

صدرالمتألهین ذیل حدیث اول از باب «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةٍ» بتفصیل به بیان آراء مکاتب مختلف اسلامی - از امامیه و غیر امامیه - در مسئله نصب امامت پرداخته و ادله آنها را بررسی و نقد کرده است. در این حدیث از امام صادق (ع) سؤال میشود: آیا ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ حضرت پاسخ میدهند: خیر. سؤال‌کننده ادامه میدهد آیا ممکن است دو امام در یک زمان حضور داشته باشند؟ حضرت میفرمایند:

خداوند

خیر، جز آنکه یکی از آنها خاموش باشد (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۷۸). ملاصدرا در تبیین حدیث فوق مینویسد:

در اینکه زمین را پس از پایان یافتن دوران نبوت، بایستی بطور حتم امامی وجود داشته باشد، تمامی (فرقه‌های) امت اسلامی، چه گذشتگان و چه آیندگان، جز گروهی بسیار اندک که در خور اعتنا نیستند، با اختلافشان در آنکه وجوب نصب او از جهت شنیدن (روایت) یا از جهت عقل بر عهده ما است و یا از جهت عقل بر عهده خداوند است، اتفاق و اجماع دارند (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

در واقع ملاصدرا اختلاف فرقه‌های اسلامی را در توجیه فلسفی، کلامی و حقوقی امامت میداند؛ اختلافی که موجب پدیدار شدن این دیدگاه‌ها شده است:

۱) دیدگاهی که به وجوب شرعی و نقلی نصب امام بر بندگان باور دارد که عقیده اکثر اهل سنت و بیشتر معتزله است.

۲) دیدگاهی که معتقد به وجوب عقلی نصب امام بر بندگان است که جاحظ، کعبی و ابوالحسن بصری به آن معتقدند.

۳) دیدگاهی که قائل به وجوب عقلی نصب امام بر خداوند است که دیدگاه شیعه امامیه است.

۴) دیدگاهی که اعتقاد به عدم وجوب نصب امام دارد که دیدگاه تعدادی از خوارج یعنی پیروان نجده بن عویم است.

۵) دیدگاهی که معتقد به وجوب نصب امام هنگام ظهور ظلم است که اعتقاد ابوبکر اصم معتزلی است.

۶) دیدگاهی که به وجوب نصب امام هنگام ظهور عدل بمنظور اظهار شعائر شرع عقیده دارد، چراکه افراد ظالم و ستمکار، امام را اطاعت نمیکنند و این امر موجب بروز فتنه‌ها خواهد شد. هشام عوطی به این دیدگاه باور دارد (همان: ۱۲۸ - ۱۲۷). دیدگاه ملاصدرا همان دیدگاه سوم (شیعه امامیه) است و استدلالش بر این دیدگاه، به تلقی وی از امامت ارتباط دارد. ملاصدرا بعد از بیان دیدگاههای فوق، به ذکر استدلالهای سه دیدگاه نخست میپردازد و در پایان نظر خود را شرح میدهد. او ابتدا دلایل حامیان دیدگاه اول، یعنی جمهور اهل سنت و بیشتر معتزله را ارائه میکند. آنها معتقدند نصب امام تکلیفی بر عهده مردم است و این تکلیف امری نقلی است، نه عقلی. بعبارت دیگر، دلایل شرعی نقلی، مردم را به شناختن فردی برای امامت و انتصاب وی به این سمت مکلف ساخته است و بر این امر دلیل عقلی وجود ندارد. نخستین و عمده‌ترین دلیل این گروه، اجماع صحابه و دیگران بر این امر است، تا آنجا که تعیین امام را بعنوان محکمترین واجب قلمداد کرده‌اند و پس از رحلت رسول خدا (ص)، دفن پیکر مطهر ایشان را رها کردند و به تعیین امام و خلیفه مشغول شدند؛ همچنانکه پس از فوت هر امامی، چنین کاری انجام دادند (همان: ۱۲۸).

دلیل دوم آنان اینست که شارع به اقامه حدود و حفظ مرزهای سرزمین اسلامی و تجهیز لشکریان اسلام برای جهاد و بسیاری دیگر از امور متعلق به حفظ نظام، امر کرده است. همه این امور و بطور کلی حمایت و پاسداری از هسته مرکزی اسلام، از واجبات مطلقه است و امتثال این واجب بدون وجود امام، بدرستی و کمال انجام نمی‌یابد. [و

همچنین] آنچه واجب مطلق جز بدان تمام و کمال نمی یابد و آن مقدور [امت] است - همانگونه که در اصول فقه ثابت شده - واجب است (همان: ۱۲۸). با توجه به اینکه در اصول فقه آنچه امتثال واجبات مطلقه متوقف بر آن است، خود از واجبات شرعی به شمار می آید، پس نصب امام از واجبات شرعی است و مردم مکلف به انجام آن هستند و تخلف از آن موجب معصیت و عقاب است.

سومین دلیل آنها استدلالی قیاسی (مرکب از صغری، کبری و نتیجه) است، به این ترتیب: نصب امام سبب دستیابی به منفعتهای بیشمار و دفع زیانهای بسیار است (صغری). هر امری که چنین باشد، بر مردم واجب شرعی است (کبری). بنابراین نصب امام از واجبات شرعی است (نتیجه). صغری بقدری بدیهی است که میتوان آن را به ضروریات یا حتی مشاهدات ملحق کرد و از اینرو به دلیل و توضیح نیاز ندارد. کبرای قیاس نیز با اجماع ثابت میشود (همان: ۱۳۰ - ۱۲۹).

در ادامه، ملاصدرا اشکالاتی را که بر دلایل فوق وارد شده، بیان میکند و پاسخهای حامیان این دیدگاه را نیز ذکر میکند (همان: ۱۳۱ - ۱۲۹)؛ آنگاه خود به نقد صریح این دیدگاه میپردازد و میگوید: به مرتبه خردهای اینان و منزلت امامشان بنگر که نصبش را بر رعایا و افراد امت واجب میدانند و به گمانشان [نصب امام] نه بر خدا و نه از جانب خدا، نه شرعاً و نه عقلاً، واجب نیست! (همان: ۱۳۲ - ۱۳۱).

او سپس از استدلالهایی که مبتنی بر نفی رابطه عقلی میان ذات اشیا بوسیله ایجاب و اقتضا است و همچنین مبتنی بر نفی حسن و قبح ذاتی افعال است، ابراز شگفتی میکند و میگوید:

با نفی این دو اصل و نفی انگیزهها و غایتها در افعال و آثار و ممکن دانستن اراده گراف از جانب فاعل مختار، نمیدانم چگونه امکان بحث و استدلال برای آنان باقی میماند؟ و چگونه ممکن است کسی غیر از خودشان، زمینه مناظره و جدال با آنها را داشته باشد؟ پس بنا بر دیدگاه آنها، فرستادن رسولان و وحی و کتاب و ایمان، نه از سوی خداوند و نه علیه او لازم و واجب نیست (همان: ۱۳۲).

صدرالمتألهین اینگونه ادامه میدهد:

اینان با خود فکر نکردهاند که اگر امامت امامشان به انتخاب عموم مردم باشد بدون آنکه [امام] شایستگی ذاتی و تأیید ربانی و الهام غیبی داشته باشد؛ سپس اتفاق نظر کنند که با عقلهای ناقص خود، یک نفر را برای امامت و ریاست عمومی در امر دین و دنیا انتخاب کنند، در حالیکه علم قابل توجهی به خداوند و آیات او و اسرار تنزیل و انوار تأویل نداشته باشد و از حقایق علمی و معارف یقینی آگاه نباشد؛ آنگاه که یکی از دانشمندان نیکوکار یا یکی از حکمای آگاه به حالات مبدأ و معاد بر او وارد شود و بخواهد در حقیقت این مذهب بحث و مناظره کند تا مذهب اسلام را بپذیرد، در حالیکه با اندیشیدن و دقت نظر در آیات قرآن و دانشهای موجود در آن، که عقلهای نظری از ادراک آن ناتوان است، سؤالهای مشکلی برایش پیش آمده باشد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ و چه کسی باید به سؤالهای او پاسخ دهد و اشکالهایش را برطرف

نمایند؟ (همانجا).

او درباره دلیل آنکه امام باید عالم به آیات قرآن و تنزیل و تأویل آنها باشد، مینویسد:

اصل اصول این دین متین، قرآن مبین است. بنابراین برپادارنده آن (دین) و نگهدارنده اش از خیالات گمراه‌کنندگان و انحراف یاوه‌گویان، ناگزیر باید از جانب خداوند مؤید به یک نفس قدسی و الهام الهی و علم لدنی باشد تا به تعلیم الهی، اسرار آیات قرآن و رموز و ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل آن را بداند. چنین کسی میتواند رموز و ابهامات را حل کرده، تردیدها و اشکالها را برطرف کند و این شخص، شایسته مقام امامت است (همان: ۱۳۳-۱۳۲).

سپس نتیجه میگیرد که چون شناخت این ویژگیها بر مردم پوشیده است، ناگزیر در شناختن چنین کسی و هدایت یافتن با راهنمایی او، نیاز به معرفی و نصی از جانب خدا و رسولش میباشد (همانجا).

در پایان، ملاصدرا در پاسخ به مدافعان این دیدگاه که آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/ ۵۹) و حدیث نبوی «من مات ولم يعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۳۷۸ و ۳۹۷) را دال بر وجوب نصب امام بر مردم گرفته‌اند، میگوید: «این آیه و حدیث بهیچوجه دلالتی بر وجوب نصب امام بر مردم ندارد، بلکه دلالت بر وجوب اطاعت و شناخت امام دارد؛ همچنانکه دلالت بر وجوب اطاعت رسول و شناخت او دارد، نه بر وجوب نصب ایشان بر مردمان» (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۳۳).

ملاصدرا در ادامه بررسی دیدگاهها، به بررسی دیدگاه دوم که معتقد به وجوب عقلی نصب امام بر بندگان است، میپردازد. دلیل این گروه آنست که دفع

ضرر، واجب عقلی است - مانند پرهیز از غذای مسموم یا دیواری که در شرف سقوط است - اگرچه بصورت گمان باشد. او در پاسخ به این دیدگاه - همانند دیدگاه اول - بیان میکند که وجوب انتخاب چیزی و دفع ضرر بوسیله آن، فرع شناختن آن چیز است. پس ناگزیر اول باید امام را از طریق وصفی که واجب است امام آنرا داشته باشد، شناخت تا انتخاب او برای امامت واجب شود. اما این شناخت از کجا حاصل میشود؟ شایستگی امامت، نه امری محسوس یا بدیهی است و نه از اموری که هر کسی امکان شناخت آن را داشته باشد (همانجا).

حامیان این دیدگاه برای عدم وجوب نصب امام بر خداوند چنین استدلال کرده‌اند: اگر نصب امام بر خدا واجب بود، هیچ زمانی از زمانها، از امام ظاهر و چیره که جامع شرایط امامت باشد و نشانه‌های گمراهی را از بین ببرد و عهده‌دار حمایت از قلمرو اسلام و برپایی حدود و اجرای احکام باشد، خالی نبود. چون بطلان لازم (وجود امام ظاهر و چیره در هر زمان) و عدم ثبوت آن آشکار است، پس ملزوم (وجوب نصب امام بر خدا) نیز منتفی است (همانجا). ملاصدرا در نقد این دلیل میگوید:

نخست آنکه این دلیل با پذیرش وجوب بعثت رسل بر خداوند نزد خود آنان، نقض میشود. دوم آنکه نصب امام یک چیز است و تسلط او بر کافران و فاجران بواسطه برپایی حدود و اجرای احکام، چیز دیگری است؛ و با نفی یکی از آن دو، نفی دیگری لازم نمی‌آید. بلکه میگوییم: چه بسا بهره‌مندی مردم از امام در پنهان بودنش و مشغول بودنش به تعلیم علوم، بیشتر از بهره‌مندی آنها از او در ظاهر بودنش و مشغول بودنش به برپایی حدود و سیاست

فردا مصلحت

باشد، چراکه اولی برای آخرت سودمند است و دومی برای دنیا و سود آخرت بهتر از سود دنیا است؛ چون مهمتر، پرشکوهتر، کاملتر و پایدارتر است (همانجا).

آخرین دیدگاهی که صدرالمتألهین آن را بتفصیل بیان کرده، دیدگاه شیعه امامیه است که معتقد به وجوب عقلی نصب امام بر خداوندند. او در تبیین این دیدگاه، هم استدلال متکلمان و هم استدلال حکما و عرفای شیعه را مطرح کرده است.

دلیل متکلمان امامیه مبتنی بر قاعده لطف است. آنها نصب امام را لطفی از جانب خداوند در حق بندگان میدانند و چون لطف بر خداوند واجب است، پس نصب امام بر خداوند واجب است. ملاصدرا در تبیین صغری این استدلال میگوید: «چون لطف آن چیزی است که بنده را به طاعت نزدیک و از معصیت دور میکند، بنابراین با نصب امام محقق میشود؛ زیرا مردم اگر رئیسی چیره و توانا داشته باشند که آنان را از کارهای حرام باز دارد و بر واجبات تشویقشان کند، با او به طاعتها نزدیکتر و از نافرمانیها دورتر هستند تا بدون او». اما او از توضیح کبری استدلال اجتناب کرده و به کتابهای اصول کلامی امامیه ارجاع میدهد. البته ملاصدرا معتقد است این استدلال خالی از ضعف و کاستی نیست، چراکه عقول ما از ادراک پیچیدگیهای الطاف خداوند در حق بندگان قاصر است (همان: ۱۳۴).

پس از این، ملاصدرا سخن مخالفان این دیدگاه را ذکر کرده که در رد این استدلال گفته‌اند:

پس از پذیرش صغری و کبری این قیاس میگوییم نصب امام لطفی واجب است، اگر لطف دیگری با آن برابری نکند و این سخن که ما میدانیم لطفی که بواسطه امام حاصل

میشود بواسطه غیر امام حاصل نمیشود، ادعایی بدون دلیل و غیر روشن است. بله، اگر کسی ادعای بدیهی و آشکار بودن این موضوع را کند که نصب امام در صورتی لطف است که امام چیره باشد و از زشتیها بازدارد و بر اجرای احکام و بالابردن پرچم اسلام توانا باشد، در این صورت قابل توجیه است. اما این مطلب (چیره بودن امام و توانایی او بر انجام این امور) نزد شما لازم و واجب نیست. بنابراین امامی که شما ادعای وجوب [نصب] او را میکنید، لطف نیست و آنکه لطف است (امام چیره و توانا) [نزد شما] واجب نیست (همان: ۱۳۵-۱۳۴).

پاسخ متکلمان امامیه اینست که وجود امام لطف است؛ خواه [در امور] متصرف باشد، خواه نباشد، چنانکه امیرمؤمنان (ع) فرمود: «لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً وإما خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته»: زمین هیچگاه از حجتی قائم برای خداوند خالی نمیماند، خواه آشکار و مشهور، یا ترسان و پنهان از دیده‌ها باشد، تا حجتها و نشانه‌های روشن خدا از بین نرود (نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۳/۴۸). در باور آنان تصرف ظاهری امام، خود لطف دیگری است که نبود آن بسبب بندگان و بدی اختیار آنان است؛ بطوریکه او را کوچک شمرده و یاریش را رها کردند، و اینگونه لطف [خداوند] را نسبت بخود از دست دادند (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۳۵).

اگرچه از نظر ملاصدرا این استدلال و پاسخ، نیاز به شرح و توضیح بیشتری دارد و مخالفان هم به آن ایرادهایی وارد کرده‌اند، اما بهمین مختصر بسنده کرده و بیش از این به آن نمیپردازد و پس از آن سراغ سخنان

حکما و عرفای شیعه امامیه می‌رود. وی در بیان ادله حکما و عرفای امامیه، از قول آنان دلیلهایی را اقامه میکند که بیشتر آنها در سایر کتابهای فلسفی و عرفانی شیعه پیش از او دیده نشده و برای اولین بار توسط خود او ارائه میشود؛ هر چند آنها را به حکما و عرفای شیعه نسبت داده است (همانجا).

در باور صدرالمتألهین، امام کسی است که به باطن دین و شریعت راه یافته و اسرار الهی برای او هویدا شده، بگونه‌یی که خداوند را به شهود کشفی و باطنی می‌یابد، معدن علم الهی و عالم به اسرار خلقت است، میتواند سرنوشت دین و دنیای مردم را در دست بگیرد و او تنها کسی است که بر اسم اعظم الهی احاطه دارد. از اینرو، امام در نظر ملاصدرا، همان انسان کامل و ولی مطلق است که ولایت تامه و کامل بر عالم هستی دارد. بهمین دلیل امامت و ولایت او، در دست مردم و به اختیار آنها نیست، بلکه تنها از جانب خدا و به اذن اوست؛ حتی اگر تمام مردم مخالف او باشند، در ولایت و امامت او کوچکترین خللی ایجاد نمیشود.

ملاصدرا در تبیین حدیث «خدا برتر و بزرگتر از آنست که زمین را بدون امام عادل واگذارد» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۷۸)، با همین نگرش کلامی، عرفانی و فلسفی می‌گوید:

نظام دین و دنیا جز با وجود امامی که مردم به او اقتدا کنند و از او رهنمود یابند و راه هدایت و پرهیزکاریشان را از او فرا گیرند، درست نمی‌آید. و نیاز مردم به او در هر زمان، مهمتر و بالاتر از نیازشان به خوراک و پوشاک و اینگونه منافع و ضروریات است. بنابراین در توجه و عنایت ربّانی واجب است که زمین و خلق را بدون امام وانگذارد و گرنه یکی از این سه امر

پیش می‌آید: یا جهل و عدم علم [خداوند] به نیاز مزبور؛ یا نقص و نداشتن قدرت بر آفریدن او [امام]؛ یا خست و بخل به وجود او، که همه این امور محال است و خداوند برتر و بالاتر از آنست که یکی از این سه امر او را لازم آید (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

۳. ضرورت وجود امام

صدرالمتألهین برای اثبات ضرورت وجود امام و حجت دائم خدا بر روی زمین، افزون بر استفاده از برهانهای کلامی، یک برهان فلسفی خاص نیز بکار برده که همان قاعده «امکان اشرف» است. بررسی آثار حکمای شیعه نشان میدهد پیش از وی، کسی چنین قاعده‌یی را برای اثبات وجود امام بکار نبرده است. این قاعده (بطور خلاصه) چنین است: «در تمام مراحل وجود لازم است ممکن اشرف بر ممکن اخسّ مقدم باشد. بنابراین هرگاه ممکن اخسّ وجود داشته باشد و از واجب الوجود صادر شود، باید قبل از آن ممکن اشرف موجود شده باشد» (همو، ۱۳۸۰: ۳۲۰).

برهان امکان اشرف تقریرهای مختلفی دارد. یکی از تقریرها که ملاصدرا آن را در اسفار آورده، بدین شرح است:

«هرگاه ممکن اخسّ از باریتعالی صادر شده باشد، پیش از آن باید ممکن اشرف صادر شده باشد، زیرا در غیر این صورت یکی از سه اشکال زیر لازم می‌آید: صدور کثیر از واحد، اشرف بودن معلول از علت خویش و وجود موجودی اعلی و اشرف از باریتعالی. چون این اشکالهای سه‌گانه ممتنع و خلاف عقل است، نتیجه می‌گیریم که ممکن اشرف

باید پیش از ممکن اخسّ صادر شده باشد. اما وجه لزوم یکی از سه اشکال مزبور در صورت عدم صدور موجود اشرف پیش از موجود اخسّ، آنست که در این فرض یا باید موجود اشرف با موجود اخسّ بصورت همزمان با یکدیگر از حق تعالی صادر شده باشد، که در این صورت اشکال اول یعنی صدور کثیر از واحد لازم می آید، یا باید موجود اشرف بعد از موجود اخسّ صادر شده باشد که اشکال دوم، یعنی اشرف بودن معلول از علت خویش لازم می آید، یا باید موجود اشرف با اینکه ممکن الوجود است، اصلاً صادر نشود؛ نه قبل از موجود اخسّ و نه بعد از آن و نه همزمان با آن. در این صورت چنین موجودی که صدور آن ممکن است، از واجب الوجود صادر نشده است و باید عدم صدور آن مستند به علتی باشد که آن علت اشرف و اعلی از واجب الوجود باشد و این محال است؛ زیرا واجب الوجود فوق مالائیتناهی است و چیزی اشرف از او نیست (همان: ۳۲۲-۳۲۰).

ملاصدرا با پذیرش قاعده امکان اشرف، چگونگی افاضه فیض از وجود حق تعالی را بر اساس این قاعده بیان میکند و نشان میدهد که افاضه وجود بطور سلسله وار از اشرف به اخسّ است و نظام جهان را مطابق آن تبیین میکند. وی در اینباره مینویسد:

ترتیب سلسله وجود صادر شده از باری تعالی همواره از اشرف به اخسّ و از اعلی به ادنی است و هرکس در احوال موجودات و نسبت برخی به برخی دیگر نظر کند، خواهد فهمید که ادنی و انقص موجود نمیشود مگر بسبب اعلی و اکمل و این سببیت، ذاتی و این تقدم،

طبیعی است؛ هر چند که وجود ادنی و انقص، اصل آماده ساز ماده برای افاضه اعلی و اکمل است. خلاصه آنکه، نوع اشرف در سلسله آغاز، متقدم بر نوع اخسّ است، اگرچه برخی اشخاص اخسّ، بر برخی اشخاص اشرف از لحاظ زمانی تقدم داشته باشند (همو: ۱۳۸۷: ۱۷۶-۱۷۵؛ همو: ۱۳۸۰: ۳۲۵).

صدر المتألهین که برای اثبات ضرورت وجود امام در زمین، قاعده امکان اشرف را بیان کرده و بر این باور است که قاعده فوق بر وجود ائمه (ع) در هر زمان دلالت دارد (همو، ۱۳۸۷: ۱۳۶)، ایرادهای وارد به آن را نیز مطرح میکند و پاسخ میدهد. یکی از ایرادهای مهم وارد بر استدلال ملاصدرا اینست که: «حجت و غیر حجت و امام و عموم مردم، همه از یک نوعند و افراد نوع واحد مانند یکدیگرند و هیچیک بر دیگری تقدم ذاتی ندارد و هیچ بستگی و رابطه ذاتی برای بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر وجود ندارد. بنابراین نمیتوان از قاعده امکان اشرف برای اثبات وجود امام استفاده کرد» (همان: ۱۷۶).

ملاصدرا در پاسخ میگوید:

همانندی و مشابهت بین افراد بشر بر اساس ماده بدنی و نشئه طبیعی است، پیش از آنکه نفوس ساده هیولایی بواسطه حصول ملکات و اخلاق فاضله و یا ردیله در آنها، از قوه بفعل خارج شوند. ولی آن نفوس بحسب نشئه روحانی تحت انواع بسیاری که از شمار بیرون است، واقعند و بیان الهی «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (کهف/۱۱۰) به اعتبار نشئه اول است، نه نشئه دوم. پس نوع پیغمبر و امام، نوعی عالی و شریف است که برتر از دیگر انواع فلکی و عنصری است. بنابراین نسبت نوع حجت

به دیگر [انواع] بشر در رتبه وجود، مانند نسبت انسان به حیوان و مانند نسبت حیوان به نبات و نبات به جماد است و پیش از این، تقدم و تأخر در وجود، میان نوع شریف (برتر) و نوع خسیس (پستتر) ثابت شد. خداوند خطاب به انسان میفرماید: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» (بقره/ ۲۹) چراکه او (انسان) اشرف موجودات زمینی است، بنابراین سبب وجود دیگر موجودات زمینی و غایت ذاتی آفرینش آنها گردید. پس اگر انسان از زمین برگرفته شود، دیگر موجودات از جماد و نبات و حیوان از زمین محو میگردند. همچنین اگر حجت از زمین برگرفته شود، همه مردم از روی زمین محو میگردند. اینگونه، سخن امام صادق (ع) که فرمود: «لَوْلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحِجَّةَ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۷۹) اثبات میشود (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۱۷۷-۱۷۶).

این پاسخ ملاصدرا ناظر به اصل تشکیک وجود میان موجودات، بویژه انسانهاست و بیانگر این نکته است که در مراتب انسانی، رابطه علی و معلولی وجود دارد، بگونه‌ایی که نبود یک مرتبه سبب نبود مراتب پایینتر میگردد. بر این اساس، وجود انسانهای گوناگون با درجه‌ها و مرتبه‌های متفاوت کمال و شرافت، دلیل بر وجود انسان یا انسانهای برتر و کاملتر از آنهاست که میتوان از آنها به نبی، امام، ولی مطلق، حجة الله و انسان کامل تعبیر کرد. نوع چنین انسانی، نوع شریف و اشرف از دیگر انواع انسانی است، بگونه‌ایی که نبود او (امام و حجت خدا) بر روی زمین، سبب نیستی دیگر مردم میگردد. به بیانی دیگر، وجود امام علت خلقت و هستی انسانهای دیگر است و این امر نشان

دهنده جایگاه ویژه امام و حجت حق در سلسله هستی است.

۰۴ ویژگیهای امام

برخی مانند خواجه نصیرالدین طوسی برای امام هشت صفت برشمرده‌اند: عصمت، علم، شجاعت، کمال، دور بودن از هرگونه نقص جسمی و روحی، نزدیکترین مردم به خدا، داشتن آیه و معجزه و یگانگی؛ (به این معنا که در هر عصری بیش از یک امام وجود ندارد (طوسی، ۱۴۰۵: ۴۳۱-۴۲۹). در اندیشه حکمی ملاصدرا، امامی که حجت خدا بر بندگان است، دارای ویژگیهای خاصی است که بوسیله آنها، وظیفه‌هایی که برعهده دارد را به انجام میرساند. او در «شرح کتاب الحجّه» به تبیین ویژگیهای امام میپردازد، زیرا به اعتقاد وی یکی از اهداف تألیف این کتاب، بیان ویژگیهای ائمه (ع) است. وی در اینباره مینویسد:

هدف از کتاب حجت، اثبات این امور است که مردمان ناگزیر از حجتند و زمین از حجت خالی نمیماند و پیامبران که همان حجت‌های الهیند، مراتبی دارند و اینکه تفاوت میان رسول و محدث چیست و اینکه ائمه (ع) خلفای الهی در زمین او و دروازه‌هایی هستند که [مردم] از آنها به او وارد میشوند و آنان انوار الهی و صاحبان امر [و نهی] و ارکان زمین و اهل ذکر و راسخان در علم و برگزیدگان حقتند. همچنین اثبات دیگر صفات و مناقبی که بین ائمه (ع) مشترک است و پس از آن [کتاب حجت] برای اثبات حجت بودن هر کدام از ائمه (ع) و بیان ویژگیها، کرامتها و دیگر احوال [خاص] آنان است (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۷-۶).

بر این اساس، صدرالمتألهین بعنوان فیلسوفی پایبند به تشیع و معتقد به صفات برجسته امامان معصوم (ع)، در شرح خویش بر «کتاب الحجّه» و همچنین سایر بخشهای اصول کافی، در معرفی ابعاد جامع اهل بیت (ع) کوشیده و آنها را بعنوان الگوهای فضیلت محور مطرح ساخته و اطاعت امت از امام را همانند اطاعت از نبی و خداوند دانسته است. در باور وی، امت اسلامی هرگز بدون امام نیست و امت نیز باید به ولایت الهی از طریق امام خود چنگ زند تا به سعادت برسد.

لازم به ذکر است که ویژگیهای ائمه (ع) در معنای ظاهری و حداقلی آن برای همگان روشن و قابل بیان است، اما در معنای باطنی و حداکثری آن، برای همگان قابل توصیف نیست، از اینرو صدرالمتألهین این ویژگیها را گاهی براساس آموزه‌های کلامی و فلسفی و در مواردی نیز مطابق دستاوردهای کشفی و شهودی بررسی کرده است.

۴-۱. علم الهی امام

یکی از ویژگیهایی که ملاصدرا آن را برای امام ضروری دانسته، «علم الهی» است. به اعتقاد او، چنین وصفی در امام، حجّت باطنی بودن وی را اثبات میکند و ناگزیر باید علم به خدا و آیاتش، نزد امام باشد تا بر راستی گفتار او و صدق دعوتش از مردم، و همچنین بر جاری بودن حکمش بر مردم و جایز بودن عدالتش در آنان دلالت داشته باشد (همان: ۱۷). چنین علمی در میان ائمه (ع) نه اجتهادی است و نه از راه حواس کسب میشود، بلکه کشفی و لدنی است و انوار علم و عرفان از جانب خداوند سبحان بر دل‌هایشان افزوده میشود (همو، ۱۱۳۸۵ الف: ۵۰۴). از اینرو ائمه (ع) راسخان در علمند که اصل هر فضیلت و سرآغاز هر منقبتی است. بعبارت دیگر، علم امام، الهی و لدنی

است و بدون تعلیم بشری یا ترتیب مقدمات فکری و گردآوری قضایا بوسیلهٔ بکارگیری قوانین منطقی، حاصل شده است، زیرا این قوانین منطقی و توانایی فکری، در ادراک ابهامات مسائل الهی و معارف قرآنی و اسرار ربّانی که ورای ادراک خردهای بشری است، بسیار کم نتیجه است (همان: ۲۶۷). ملاصدرا بر اساس برخورداری ائمه (ع) از چنین علمی، شأن آنها را فرورفتن در عمق اشکالات و شناوری در دریاهای علوم مشکل و پیچیده میداند (همان: ۱۹۰).

از نظر او، نیاز به شناخت امام برای دستیابی به معارف الهی و علوم حقیقی است که کلیدهای آنها بدست ائمه (ع) است و آنان دروازه‌های آن گنجینه‌ها هستند (همان: ۲۸۰). منزلت علوم ائمه (ع) نسبت به علوم مردمان، مانند منزلت نور خورشید و ماه و ستارگان است به انوار تابندهٔ از آنها بر روی زمین. بنابراین علوم مردم و تزکیهٔ نفوسشان جز بواسطهٔ ائمه و اولیا (ع) حاصل نمیشود (همو، ۱۳۸۷: ۳۳۳)، زیرا تمامی راههای خیر و سعادت و نور علم و هدایت منحصر در دوراه است: یکی راه قلب، یعنی قلبی که به نیروی حجت و برهان درخشنده به نور عرفان تأیید شده است و دوم راه گوش است که توفیق پذیرش و تسلیم و اطاعت را از معلمی یافته است که [علم و هدایت را] بواسطهٔ قلب خود در باطن از حق تعالی میگیرد و با زبانش در ظاهر به گوش متعلم میرساند. نخستین طریق ویژهٔ امامان هدایت‌کنندهٔ کامل در حکمت و راسخ در علم است و طریق دوم مخصوص پیروان ایشان و فراگیرندگان از آنان است؛ کسانی که از نور امامان اقتباس کرده و به هدایتشان هدایت میشوند ... پس امام، علیم به ذات خویش است و شنوندهٔ مطیع، صاحب علم است و ناگزیر صاحب علم به علیم منتهی (نیازمند) میشود و گرنه تسلسل لازم

می‌آید، چون هر متعلّمی نیازمند به معلّم است (همان: ۲۹۹ - ۲۹۸).

همچنین اهل بیت (ع)، راسخان در علمند و علم تأویل احادیث نزد آنان است و اهل ظاهر، از معرفت بطون قرآن و تأویل احادیث بیگانه‌اند، زیرا پوست جز پوست نمیشناسد (یعنی اهل ظاهر فقط ظاهر قرآن و حدیث را میشناسند) و مغز را جز صاحبان خرد معنوی نیابند و اینان کسانی هستند که ارواحشان از عالم صورت و حس، به عالم معنی و عقل گذر کرده و علم را از خداوند به نور احوال دریافت میکنند و غیر آنان، از افراد و تعلیم دهنده‌ها فرا میگیرند و طریقه‌شان جز گردآوری سخنان آن افراد نیست (همو، ۱۳۸۵ الف: ۶۴). بر این اساس، مردم به سه گروه تقسیم میشوند: «عالم» که ائمّه‌اند، «متعلّم» که شیعه و پیروان آنان هستند و باقی مردمان که پست و فرومایه‌اند؛ چنانکه از امام صادق (ع) روایت شده است: «مردم بر سه دسته‌اند: عالم و متعلّم و فرومایگان، ما علمایم و شیعه متعلّمان و دیگر مردمان فرومایگان» (همو، ۱۳۸۷: ۲۹۹).

۴-۲. عصمت امام

از دیگر اوصاف واجب امام که ملاصدرا بر آن تأکید کرده، ملکه «عصمت» است. از نظر او مردم در صورتی سخن امام را پذیرفته و بدان عمل میکنند که از خطا و اشتباه معصوم باشد (همو، ۱۳۸۵ الف: ۲۵۹) و عصمت نیز مانند امامت، امری پنهان است که جز به نصّ امام پیشین شناخته نمیشود (همو، ۱۳۸۷: ۱۹۳). از دیدگاه او، آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره/ ۱۲۴) بر عصمت انبیا و امامان (ع) از ظلم و فسق و بویژه شرک - که بزرگترین مرتبه ظلم است -

دلالت دارد (همان: ۶۲).

ملاصدرا در تبیین سخن امام صادق (ع) که فرمودند: «شخص نادان، امام پرهیزکار نمیشود» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۷۵) مینویسد:

همانا هر فاسقی نادان است زیرا هرکس با تباه کردن ثروتش - که مایه زندگانی او در دنیاست - به خود ستم روا دارد، از نادانان شمرده میشود؛ پس هرکس با از دست دادن آنچه مایه زندگی او در آخرت است، به خود ستم روا دارد، سزاوارتر است که از نادانان شمرده شود. بنابراین فاسق بدلت آیه فوق، صلاحیت امامت را ندارد؛ چون امام کسی است که اطاعت و پیشوایی بر امت واجب است، پس اگر از او معصیتی صادر شود و اقتدای به او بر ما واجب باشد، این امر منجر به فعل واحدی میشود که هم از آن بازداشته شده و هم به آن فراخوانده شده است و این امر [وجود فعل واحدی که انجام آن، همزمان هم معصیت باشد و هم واجب] محال است. پس آیه بر وجوب عصمت در امام و بر ابطال امامت غیر معصوم دلالت دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۷۰)

۴-۳. رابطه امام با پیامبر (ص)

صفت دیگر امام که دارای اهمیت ویژه است، «عینیت ماهوی مقام امامت و نبوت» میباشد. در باور صدر المتألهین، نبوت و رسالت از حیث ماهیت و حکم، به اتمام نرسیده و نسخ نگردیده است، بلکه تنها وحی ویژه شخص رسول و نبی که از طریق فرشته الهی به گوش و قلب وی میرسد، پایان رسیده است. در واقع امامت باطن نبوت است که تا قیامت باقی

فرومایه‌ها

است و هر زمانی پس از زمان رسالت، ناگزیر از وجود ولی است که خدا را بر شهود کشفی پرستش میکند و علم کتاب الهی و ریشه علوم علما و مجتهدان نزد اوست و او از ریاست مطلق و امامت در امر دین و دنیا برخوردار است. از آن روی که پروردگار، خود وارث نبوت و ولایت اولیا و انبیا است، پس از نبی، ولایت را به ولی و پس از ولی به ولی دیگر میسپارد (همو، ۱۳۸۲: ۴۱۶-۴۱۴)

ملاصدرا بر مبنای چنین اعتقادی، درباره این فرموده امام صادق (ع) که «من زاده رسول خدا (ص) و دانای به قرآن هستم. آغاز خلقت و آنچه تا روز قیامت رخ میدهد و خبر آسمان و زمین و خبر بهشت و جهنم و خبر گذشته و آینده در قرآن است. من به آن علم دارم؛ چنانکه به کف دست خود مینگرم. خداوند میفرماید در قرآن توضیح همه چیز هست» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۶۱) آورده است:

بدان که ولادت بر دو نوع است: صوری و معنوی. ولادت صوری که روشن است و اما ولادت معنوی عبارتست از ولادت علم و عالم از آن جهت که عالم است. عالم بواسطه حصول نشئه اخروی در ذاتش که مخالف این نشئه دنیایی است، عالم حقیقی میشود. نسبت معلم و شیخ به شاگرد و مرید در این نوع ولادت روحانی مانند نسبت پدر به فرزند است. گاهی نیز هر دو نوع ولادت صوری و معنوی، در یک شخص گرد آید، بدینگونه که پدر شخص، معلمش نیز باشد. نسبت ائمه اطهار (ع) به پیغمبر (ص) نیز دربرگیرنده هر دو ولادت است و آنان فرزندان روحانی و جسمانی آن حضرت هستند و در هر یک از آنان این دو نسبت گرد آمده است و چون

ثابت شد که آن حضرت [امام صادق (ع)]، فرزند رسول خدا (ص) به هر دو ولادت است، پس وارث علم رسول است و هر کس وارث علم نبی اکرم (ص) باشد، عالم به کتاب الهی است؛ چون علم نبی در آن کتاب است، بدان جهت که از جانب خدا به او نازل شده است. بنابراین امام (ع)، دانا به تمام امور و آگاه به همه احکام است، زیرا تمامی آنها در قرآن است (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۴۵۴).

همچنین در باور ملاصدرا، ایمان به رسول خدا (ص) جز با ایمان به ائمه اطهار (ع) کامل نمیشود، زیرا علت وجوب ایمان به پیامبر (ص) و ائمه (ع) و اطاعت از آنان، مشترک است و آن عبارت از نیاز به کسی است که مردم را رهبری و در هر زمان، هدایت کند. مطابق آیه «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ» (بقره/ ۱۳۶) [همانگونه که میان پیامبران در اطاعت و تبعیت تفاوتی نیست]، واجب است درباره ائمه و اوصیا (ع) نیز چنین باشد و بدون هیچگونه تفاوتی، فرمانبرداری از همه آنان واجب است (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۲۱۸)، زیرا ارواح آنان هنگام کمال یافتن به بندگی در مقام قرب احدیت، متحد و یگانه است و طینت آنان در آغاز و انوار ایشان در نهایت، واحد و یکتا است و تفاوتی میان هیچیک از آنان در هدایت و اشراق نیست و از هر کدام پیروی کنی، هدایت می یابی (همان: ۲۷۳).

ملاصدرا آیه «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (نساء/ ۸۰) را شاهد بر این امر میداند که امام بحق، جانشین پیامبر (ص) در تمامی امور است، بجز در نزول و تمثیل فرشته وحی که ویژه رسول است. بنابراین باید حکم و فرمان امام، از جهت فرمانبرداری و پیروی، همچون حکم

رسول خدا(ص) باشد، بدان جهت که فرمانبرداری از امام، فرمانبرداری از خدا و رسول اوست (همان: ۲۵۶). امتداد حکم و فرمان امام تا بدانجاست که انفال و گزیده‌های اموال پس از رسول خدا(ص) ویژه اوست و هرگونه بخواهد در مصالح امور خود مصرف میکند، چون امام در امور دین و دنیا بمنزله رسول(ص) است. پس شایستگی سلطنت بر همه امور و خلافت و جانشینی خدا را در زمین و آسمان دارد (همان: ۲۶۷).

۴-۴. تلازم امام و قرآن

از دیدگاه ملاصدرا، «تلازم امام و قرآن» از دیگر ویژگیهای ضروری و مکمل در امام است. در باور او، کتاب الهی بسبب در بر گرفتن آیات محکم و متشابه، ظاهر و مؤول و ناسخ و منسوخ نمیتواند بتنهایی، بعنوان حجت خدا بر بندگانش، کافی باشد. بنابراین قرآن جز با همراهی امامی از اهل بیت نبوت و حکمت، حجتی از جانب خدا بر بندگان نخواهد بود. آنان [ائمه اطهار] برادر قرآن و شریک آن هستند. ائمه و قرآن، دو امانت و میراث رسول خدا(ص) در امتش هستند و دو گوهری که هرکس به آنها تمسک جوید هرگز گمراه نمیشود و هرکس جز آن دو پناهی جست، هیچگاه روی هدایت را نخواهد دید؛ همچنانکه حدیث مشهور ثقلین - که تمامی امت اسلام بر صحت آن اتفاق دارند - بدان دلالت دارد (همان: ۱۱۷-۱۱۶؛ همو، ۱۳۸۵: ۳/۵۸۵).

این فرموده امام صادق(ع) که «خداوند تبارک و تعالی ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داد، نه ما از آن جدا شویم و نه او از ما جدا شود»، نیز بیانگر آنست که ائمه(ع) و قرآن هر دو همراه و ملازم یکدیگرند که هیچیک از آنها از دیگری جدا نمیشود؛ چون حقیقت

قرآن و روح معنای آن و سرّ و مغزش جز بواسطه ائمه(ع) دانسته نمیشود و اگر قرآن با آنان همراه نباشد، بحقیقت، قرآن نیست بلکه جسدی بدون روح و پوستی بدون مغز است. همچنین شناخت ائمه(ع) آنگونه که هستند جز بواسطه شناخت قرآن امکانپذیر نیست؛ چون علوم آنان علوم قرآن است و آنان متخلّق به آداب و اخلاق قرآنند (همو، ۱۳۸۷: ۳۳۱-۳۳۰) تا جایی که به نور قرآن، درجه‌های هر یک از جرایم (احکام جزئی) و آنچه موجب حدّ میشود را میدانند (همو، ۱۳۸۵الف: ۵۲۲).

بنابراین، خداوند بواسطه ائمه هدی و برگزیدگان و بهترین خلقش از اهل بیت پیغمبر(ع) دینش را هویدا و به برکت وجود ایشان راههای [رسیدن به] خود را روشن کرده است و باطن سرچشمه‌های علم و اسرار کتاب خود را گشوده و آنان را دروازه‌های معرفت خویش قرار داده است؛ چون بر گنجینه‌های علم و پنهانیهای سرّ و وحی خود آگاهی‌شان داده است. هرگاه امامی از این خاندان رحلت میکند، از پی او امامی رهبر و راهنما و تابنده بر خلقش میگمارد. پس امام، کتاب ناطق و کتاب، امام صامت است که از جهت معرفت و جهل ملازم یکدیگرند [یعنی به هر یک معرفت پیدا کنی به دیگری معرفت یافته‌یی و به هر یک جاهل باشی به دیگری جاهلی]. پس هرکس شایستگی معرفت کتاب را نداشته باشد، اگر چه از علوم و مسائل آن بپرسد، شایستگی شناخت امام و حق او را نیز نخواهد داشت (همو، ۱۳۸۷: ۱۹۶-۱۹۵).

۴-۵. الهام الهی امام

یکی دیگر از ویژگیهای مهم امام که مورد توجه ملاصدرا قرار گرفته، بهره‌مندی امام از «الهام و امداد

فرمان‌مندی

الهی» بشکل پیوسته است. این امداد و الهام الهی نتیجه تعالی جایگاه وجودی امام و کون جامع بودن اوست، بگونه‌یی که معارف الهی را - که دستیابی به آنها برای کسی ممکن نیست - از راه الهام دریافت میکند (همان: ۲۰). معارفی که بدون استدلال، آموختن و کوشش شخص، از راه الهام در قلب او القا میشود، دوگونه است: معارفی که شخص نمیداند چگونه و از کجا حاصل شده است و معارفی که همراه آن، شخص بر سببی که این علم از آن حاصل شده است، آگاهی می‌یابد (همان: ۵۵). بنابراین، امام نیز مانند نبی از مرتبه وجودی خاصی برخوردار است که آن مرتبه نسبت به دیگران، غیر عادی و در حد اعجاز است؛ درجه و مرتبه‌یی که به «کرامت» معروف است و حجت خارجی بودن امام را اثبات میکند.

در واقع ملاصدرا ائمه اطهار (ع) را بجهت کرامتهای آشکارشان حجت خارجی بر بندگان و گواهان پروردگار بر آنان دانسته است، چون وجود کسی که در باطن و قلب خویش، نور و حجتی از جانب حق مشاهده میکند، بسیار اندک و در میان مردم حکم کبریت احمر را دارد و حضرت حق برتر از آنست که آبشخور هر تشنه‌یی قرار گیرد یا بر او، جز یکی پس از دیگری آگاهی یابد. پس تمامی خلق جز یکی یا اندکی، نیاز به حجت ظاهری دارند که یا رسول [صاحب معجزه] یا امام [صاحب کرامت] بنیابت از ایشان باشد (همان: ۵ و ۱۱۶).

بدلیل این ویژگیهای کمالی و سایر ویژگیهای برتر در ائمه (ع)، ملاصدرا میگوید:

نفوس ائمه پاک ما، آنانکه خداوند از پلیدیهای بشری و زشتیهای جاهلی پاکشان کرده و فرزندان پاک از نسل انبیا میباشند و جدشان محمد (ص)، خاتم پیامبران و علی (ع) برترین

اوصیا هستند و خداوند در قرآن گرامیشان داشته و دوستیشان را پاداش رسالت و نبوت قرار داده و حقشان را بر تمام خلائق واجب کرده است و همچنین [بر اساس] نصوص دیگری از کتاب و سنت که درباره ایشان وارد شده است، بدون تردید به غایت کمالات بشری و آخرین مراتبی که امکان دارد، رسیده‌اند. بنابراین تمام آنچه درباره ویژگیهای کمالی ائمه (ع) نقل شده، در شأن آنان، راست و درست است و کوچکترین مبالغه و گزافه در آن نیست و همگی درباره ایشان حقیقت دارد و هیچ زیاده‌گویی و نرمی در آن بکار نرفته است (همو، ۳۸۵/ب: ۴ / ۹۳۴).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از دیدگاه ملاصدرا، امامت منصبی الهی و از سنخ مسائل کلامی و اعتقادی است که بدلیل عظمت و اهمیت چنین مقامی و همچنین ویژگیهایی که امام باید دارا باشد، نصب امام بر خدا واجب است و امامت فراتر از قاعده لطف، بمنزله باطن نبوت بوده و تاقیامت باقی است. هر زمانی بعد از رسالت، ناگزیر از وجود ولی‌یی است که خدا را بر شهود کشفی پرستش کند و علم کتاب الهی و ریشه علوم علما و مجتهدان نزد او باشد. قاعده امکان اشرف نیز خود دلیل محکمی بر وجود امام بر روی زمین و ضرورت آن است، تا آنجا که هیچ زمان نمیتوان صحنه هستی را بدون وجود امام که نوع شریف و اشرف از دیگر انواع انسانی است، تصور کرد. همچنین بسبب وجوب نصب امام در عالم و ضرورت وجود امام که در مقام جانشین پیامبر (ص)، رهبری امت اسلامی را پس از او عهده‌دار است، امام باید ویژگیهای بارزی همچون علم الهی،

عصمت، ارتباط با پیامبر (ص)، تلازم با قرآن و الهام الهی داشته باشد تا در فهم و تبیین شریعت و در تشخیص مصالح و مفسد امور و در عمل به احکام شریعت، مرتکب خطا و گناه نشود و مردم را به خیر و صلاح و سعادت دنیا و آخرت هدایت کند.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

آمدی، سیف‌الدین (۱۴۲۳ق) أبحاث الأفكار فی أصول الدین، تحقیق احمد محمد مهدی، قاهره: دار الکتب.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق) لسان العرب، تحقیق جمال الدین میردامادی، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

بحرانی، کمال الدین ابن میثم (۱۴۰۶ق) قواعد المرام فی علم الکلام، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی النجفی.

تفتازانی، سعد الدین (۱۴۰۹ق) شرح المقاصد، قم: الشریف الرضی.

جرجانی، علی بن محمد (۱۳۲۵ق) شرح المواقف، تصحیح السید محمد بدرالدین الحلبي، قم: الشریف الرضی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸) پیرامون وحی و رهبری، قم: الزهراء.

حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۷۵ق) کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: مؤسسه الامام صادق (ع).

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق) مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت: دار القلم.

سبحانی، جعفر (۱۳۸۵) ولایت تشریعی و تکوینی در قرآن مجید، قم: مؤسسه امام صادق (ع).

سیوری حلّی، جمال الدین مقداد (۱۴۰۵ق) ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۱۰ق) الملل و النحل، تحقیق عبدالامیر علی مهنا و علی حسن فاعور، بیروت: دارالمعرفه.

طریحی، فخر الدین بن محمد (۱۳۷۵) مجمع البحرين، تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۵ق) تلخیص المحصل، بیروت: دار الاضواء.

----- (۱۴۱۳ق) قواعد العقائد، بیروت: دار الغربیه.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۶ق) الاقتصاد فی ما یتعلق بالاعتقاد، بیروت: دار الاضواء.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق) کتاب العین، قم: نشر هجرت.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵) اصول کافی، قم: حوزه علمیه.

لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۸۳) گوهر مراد، تهران: نشر سایه. مانکدیم، قوام الدین (۱۴۲۲ق) شرح الأصول الخمسه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد (بی تا) الاحکام السلطانیه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق) بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۴ق) اوائل المقالات، بیروت: دارالمفید.

ملاصدرا (۱۳۸۰) الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۷، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۱) الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۵، تصحیح و تحقیق رضا محمدزاده، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۲) الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و تحقیق سید مصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۸، تصحیح و تحقیق علی اکبر رشاد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۵الف) شرح الاصول الکافی (باب فضل العلم)، ج ۲، تصحیح و تحقیق سید مهدی رجائی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۵ب) شرح الاصول الکافی (کتاب التوحید)، ج ۳ و ۴، تصحیح و تحقیق محمود فاضل یزدی مطلق، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۷) شرح الاصول الکافی، ج ۵، تصحیح و تحقیق سبحانعلی کوشا، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

فردا صدرا